

## پیشخوان

**حاشیه‌ای بر انتشار خاطرات دکتر حسن حبیبی از امام موسی صدر**

**حاشیه و متن «دیدار در پارسی»**

پدرام الوندی



از وقایع بود، امروز تاریخ با شاخه‌ها و گرایش‌های مختلف و متعددش به امسوری فراتر از روایت وقایع می‌پردازد. بررسی ریشه‌ها و وقایع حال جوامع و تبارشناسی ویژگی‌ها و معضلات هر جامعه با تگرشی تاریخی، در کنار سایر علوم و معارف انسانی، از دیگر کارکردهای متأخر تاریخ است.البته، روشن است که برای رسیدن به این اهداف، علم تاریخ نیز از روش‌ها و شیوه‌های جدیدتری برای جمع‌آوری داده‌ها و پردازش آنها بهره برده است. «تاریخ شفاهی» که جمع‌آوری خاطرات و روایت‌های شفاهی وقایع تاریخی است یکی از این روش‌هاست. شاید این روش جدید از جهاتی کهن‌ترین شیوه تاریخ‌نگاری هم تلقی گردد، اما می‌شک تفاوت اصلی را باید در روش‌شناسی جست‌وجو کرد. در دهه‌های اخیر مراکز علمی و پژوهشی توجه خاصی به این روش معطوف کرده‌اند.

محتوای تاریخ شفاهی که از طریق مصاحبه فراهم می‌آید، شامل مشاهدات و تجربه‌های تاریخی اشخاص یا نقل قول‌های آنان از دیگر بازیگران صحنه تاریخ است. در تاریخ شفاهی مصاحبه‌گر به راوی کمک می‌کند که در بیان خاطرات خود علاوه بر شرح وقایع تاریخی، احساس و نظر خود را درباره آن موضوعات نیز بیان کند.

بدیهی است که گذشت زمان مصلحت‌انگاری راوی را تا اندازه بسیاری کاهش می‌دهد و سبب می‌شود که او باطمینان خاطر بیشتری به بیان خاطرات خود بپردازد. چه بسا بسیاری از خاطرات، هر چند اندک، که عمری در سینه شاهدهی تاریخی باقی مانده تنها اطلاعات موجود دربارهٔ شخص یا حادثه‌ای باشد



امام موسی صدر

که دارای اهمیت فراوان نیز هست. آنچه از اینگونه تاریخ‌نگاری‌ها به دست می‌آید روایتی است مستند که در کنار دیگر اطلاعات، بخشی از معماهای تاریخی را، به‌ویژه در حوزه تاریخ معاصر، تا حدود بسیاری حل می‌کند. چنین شیوه‌ای این بستر را برای محقق فراهم می‌آورد که حوادث را نه از یک روزنه که آن را به مثابه نوعی تجربه جمعی در یابد و به بازگویی آن بپردازد و به این ترتیب به دور از حالت انفعالی این ظرفیت را پیدا کند که در قضاوت تاریخی به استنادات بیشتری یافته و در مسیر مطابعتی خود از اعتبار و اعتماد بیشتری برخوردار شود.

بر اساس همین ضرورت بود که مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر طرح تاریخ شفاهی امام موسی صدر را با هدف ثبت و ضبط خاطرات نزدیکان و دوستان و همکاران و مرتبطان با ایشان در دستور کار قرار داد. جایگاه ممتاز امام موسی صدر از جهات مختلف بر اهمیت این طرح می‌افزاید. وابستگی به یکی از خاندان مهم شیعه، حضور مؤثر در حوزه علمیه‌قم در نجف، تحصیل در دانشگاه و ارتباط با مراکز علمی و دانشگاهی، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی گسترده در ایران، عراق و لبنان، رهبری سیاسی و دینی شیعیان لبنان، ارتباطات وسیع سیاسی و فرهنگی با مجامع بین‌المللی و دولت‌ها و ملت‌ها و نخبگان سایر کشورها، ایفای نقش به مثابه اندیشمند و متفکر دینی، تعامل گسترده با عالمان ادیان و مذاهب اسلامی و غیراسلامی، تأثیرات عمیق در لبنان و خاورمیانه و غیر اینها همگی شاهدی بر اهمیت جایگاه امام موسی صدر و ضرورت اجرای این طرح است. در این پیوند از اردیبهشت ۱۳۸۹ «گروه تاریخ شفاهی» مؤسسه تشکیل شد و مطالعه دقیق آثار و منابع مکتوب مرتبط را آغاز کرد تا ضمن آشنایی بیشتر با زوایای مختلف زندگی و دیدگاه‌های امام صدر، او را بسرفصل‌های اصلی طرح را تعیین، ثابا پرسش‌ها و ابهامات را مشخص و ثالثاً صاحبان خاطرات و اماکن مرتبط با ایشان را شناسایی کند تا مصاحبه‌ها با هدف گذاری و انسجام بیشتری صورت بگیرد. گام بعدی تماس با افراد و ضبط خاطرات بود که برغم برخی مشکلات با سرعتی کم، اما امیدبخش آغاز شد. دیدار با دوستان و یاران امام صدر و مرتبطان و مطلعان از فعالیت‌های ایشان که صمیمانه همکاران ما را به حضور می‌پذیرند موجب امیدها و شادمانی بود. هر چند فقدان برخی افراد و ضعف حافظه عده‌ای از مصاحبه‌شوندگان تاأسف عمیق همکاران طرح را برمی‌انگیخت. همین امر اهمیت ضبط هر چه سریع‌تر خاطرات را مضاعف می‌سازد.



دکتر علی اصغر حاج سید جوادی

**سنجش مواضع سیاسی علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی پس از پیروزی انقلاب با خوانش نامه تاریخی او به محمدرضا پهلوی**

# نمادی از سرگشتگی روشنفکر ایرانی

محمدرضا کابینی



در روزهای گذشته رسانه‌ها از درگذشت **علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی** در سن ۹۴سالگی در پاریس خبر دادند. این نام برای آنان که مشتری مطبوعات در سالیان منتهی به انقلاب اسلامی بودند، آشنا و خاطر‌انگیز است. حاج‌سیدجوادی در سالیان دهه ۴۰ و ۵۰، از نویسندگان کیهان، اطلاعات و مجله نگین بود. مجموعه مقالات او بعدها در قالب کتاب، توسط دوستش شمس آل‌احمد در انتشارات رواق منتشر شد. ممنوعیت قلم و سانسور چندان او را گرفتار خویش نساخت، تا جایی که حتی پس از نگارش دو نامه انتقادی به محمدرضا پهلوی در سال ۵۵ نیز، ساواک سراغ او نیامد. شاید شاه و دستگاه امنیتی او، بی‌میل نبودند که آزاد بودن چهره‌هایی چون حاج‌سیدجوادی را اسباب کسب و ججه خویش قرار دهند و از آنان به عنوان سوپاپ اطمینان استفاده کنند. او در سال ۵۵ نشریه «چینش» را منتشر و در آستانه انقلاب، دفتر آن را در کانونی سیاسی

استخاره برای نگارش نامه به شاه!

دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی تباری روحانی داشت. در سالیان منتهی به انقلاب، عمدتاً مقالات سیاسی و فرهنگی خود را با لعلی از استاد به قرآن و احادیث معصومین عرضه می‌داشت تا جایی که در نامه دوم خویش به شاه، صریحاً اظهار می‌دارد که پس از انجام «استخاره» به نگارش آن مبادرت ورزیده است. او سال‌ها بعد طی مقاله‌ای در نشریه نگین(منتشر در خارج از کشور) از چرخش عجیب از مواضع قبلی خویش مدعی شد که افراد مذهبی به دلیل اصرار بر عقاید خویش، نمی‌توانند نظراً و عملاً بپذیرای دموکراسی باشند؛ امری که جدال قلمی او با عبدالعلی بازرگان را در پی داشت. پس از این اظهارنظر، جای این پرسش از حاج‌سیدجوادی و امثال او باقی ماند که وی برای جامعه‌ای که دین در جریان است، چه نسخه‌ای می‌پیچد؟ وی در سال ۵۵ و در پایان نامه به محمدرضا پهلوی، درباره مصمم شدن خود به نگارش آن نوشته طولانی می‌نویسد:

«در نگارش این نامه با قانون اساسی انقلاب اسلامی یعنی قرآن مشورت کردم و آیه ۱۲۰ از سوره توبه مرا به انجام وظیفه‌ای که مسئولیت انسانی‌ام در قبال ملت و تاریخ و خصوصاً نسل‌های آینده وطن عزیز به عهده‌ام نهاده است مصمم تر کرد. بِسْمِ كَاَنْ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَن خَوْلَهُمْ مِّنَ الْأَعْزَابِ أُنْ يُخَلِّقُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَ لَا يَزْعِبُوا بَأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكُمْ بَأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْضَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْلُونَ مَوْطَأًا يَعْظُمُ الْكُفْرَ وَ لَا يَتَالَوْنَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِسْمِ عَمَلٍ صَالِحٍ أُنْ اللَّهُ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ مردم مدینه و باده‌نشینان اطراف نمی‌بایست از پیامبر خدا روی برگردانند و نه جان خویش از جان وی عزیزتر دارند، چنین است، زیرا در راه خدا تشنگی، رنج و گرسنگی به آنها نمی‌رسد و در جایی که کافران را به خشم آرد قدم نمی‌نهند و به دشمنی دست‌اندازی نمی‌کنند مگر آنکه در مقابل ایشان عمل سبزه‌ای نوسند که خدا

## عاریخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹

۱۳۵۷

دکتر علی اصغر حاج سید جوادی

## درد

**حاج‌سیدجوادی در سالیان دهه ۴۰ و ۵۰، از نویسندگان کیهان، اطلاعات و مجله نگین بود. ممنوعیت قلم و سانسور چندان او را گرفتار خویش نساخت، تا جایی که حتی پس از نگارش دو نامه انتقادی به محمدرضا پهلوی در سال ۵۵ نیز، ساواک سراغ او نیامد. شاید شاه و دستگاه امنیتی او، بی‌میل نبودند که آزاد بودن چهره‌هایی چون حاج‌سیدجوادی را اسباب کسب و ججه خویش قرار دهند و از آنان به عنوان سوپاپ اطمینان استفاده کنند**

معروف و نهی از منکر با استفاده از هر وسیله و طریقی که قانون، عرف و سنن فرهنگی و اجتماعی ملی و جهانی اجازه می‌دهد درباره مسائل اجتماعی جامعه خود آشکارا گفت‌وگو کند و نظرات انتقادی و اعتقادی خود را درباره روش‌های اجرایی و تقنینی و قضایی نظام سیاسی کشور خود بیان کند. نظام سیاسی کشور مکلف و موظف است اینگونه فعالیت‌های سالم فکری و اجتماعی خود و محافل آگاه و وطن‌دوست را به عنوان ضرورت حیاتی و اساسی رشد و از تقای فرهنگی جامعه‌پذیردبر و رژیم سیاسی باید این واقعیت را بپذیرد که نارضایتی‌های خاموش یا خشونت‌های علنی و پنهان ناشی از این نارضایتی‌ها معلول طبیعی موانعی است که دولت‌ها از طریق قانون یا از معبر غیر قانونی در مسیر اینگونه فعالیت‌های خلاق و سالم اجتماعی به وجود می‌آورند. در اینجا از فرهنگ عمیق و انسانی مرد بزرگی نظیر آندره مارو کمک می‌گیرم که در کتاب معروف خود به نام امید می‌نویسد: قدرت یک اندیشمند نه در تأیید و تصدیق اوست و نه در اعتراض و انکارش. نیروی یک متفکر در تفسیر و تحلیل اوست، یک روشنفکر چگونگی، ریشه و علت مسائل را تشریح می‌کند و سپس اگر ضروری باشد در مقام اعتراض برمی‌خیزد.»

■ **رضا خان و کارگزاران مجیز‌گوی و مدهانه‌کار او**

گذشته از گرایشات مذهبی نویسنده نامه، داوری‌های تاریخی وی نیز خواندنی است. گزارش‌وی از عوامل انحطاط حکومت پهلوی اول به پهلوی دوم، از فرازهای شاخص نامه انتقادی اوست. او در اثبات منظر خویش، به سخن علی دشتی استناد کرده و درباره آن می‌نویسد: «برای رسیدن به نتیجه‌ای صادقانه و اصیل نمی‌خواهم به اسناد تاریخی و درس‌های عبرت‌انگیزی که از سرگذشت‌های سلاطین و حکمرانان تاریخ و تحولات و حوادث مربوط به حکومت‌ها در جلوی چشمان ما و در صفحات تواریخ همه ملل و نحل گشوده است مراجعه کنم، بلکه می‌خواهم به‌طور مستقیم به نوشته یکی از مردان سیاسی دوران شاه فقید مراجعه کنم که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی و در ستایش و تمجید از اعمال رضاشاه نوشته و چاپ شده بپردازم. استناد به نوشته آقای علی دشتی سناتور کنونی و روزنامه‌نویس و وکیل مجلس دوران شاه فقید است که خود یکی از شهود زنده افول سلطنت قاجار و تأسیس سلطنت رضاشاه و افزایش تدریجی قدرت اوست. در این نوشته آقای دشتی با صراحت به علت اساسی حوادث شهرریز سال ۱۳۲۰ یعنی اشغال ایران توسط قوای بیگانه و کنار رفتن شاه فقید از سلطنت می‌پردازد. این نظری است که اکنون بار دیگر در این نامه آن را می‌نویسم تا ثابت شود عدول از ضوابط قانون اساسی و جایگزین کردن قدرت فردی به‌جای قدرت ملی و تصعیف کامل قوه مقننه و قضائیه طبعاً همانطور که آقای دشتی شرح می‌دهد چه عواقبی دارد. مردان وطن‌دوست، دلسوز، باایمان، شجاع و بی‌غرض را که با اعتقاد به نظام مشروطه و اصول قانون اساسی می‌توانند در مقام‌های عالی دولتی و کرسی‌های پارلمانی به بسط عدالت اجتماعی و تقویت آزادی‌های اساسی و گسترش رشد و بلوغ سیاسی جامعه خدمت کنند و ساخت نظام سیاسی کشور را از هر گونه فساد سیاسی و اقتصادی و دلبستگی‌های اسارت‌بار استعماری بر کنار دارند خانه‌نشین و خاموش و بر کنار از مسئولیت‌های خطیر ملی می‌کند و به عناصر فرصت‌طلب، بی‌اعتقاد و بی‌اعتنا به مصالح ملی و سازشکار میدان می‌دهد که مناصب و مقامات حساس مملکتی را اشغال کنند و چشم، گوش و دهن خود را به آسانی به روی واقعیات ملموس و مشهود اجتماعی و تباهی‌های روزافزون اخلاقی و معنوی بریندند و در برابر مرکز قدرت گوش به فرمان و مطیع محض بایستند و کلیه روابط ضروری و حیاتی بین مردم و مقام سلطنت و مقام سلطنت با مسائل حیاتی جامعه را قطع کنند. اکنون به نوشته آقای دشتی درباره چیره شدن این گونه رجال بی‌شخصیت و بی‌ایمان بر طرفی‌پیش‌بینی این اوضاع چندان آسان نبود و از آنکه این رهگدر بر سرنوشت شاه فقید رسید می‌پردازم:

آقای دشتی در کتاب خود به نام پنجاه و پنج در شماره پنج‌شنبه ۲۶ فروردین ماه سال ۱۳۵۵ در روزنامه کیهان زیر عنوان «دلایل حمله به ایران می‌نویسد: پس از حوادث شهریور سال ۱۳۲۰ و بعد از آنکه جنگ در پیبه شوروی با مقاومت روبه‌رو شد و مخصوصاً پس از آنکه امریکا وارد جنگ شد، از زبان پاره‌ای از اهل سیاست شنیده می‌شد که پس از اتحاد روس و انگلیس می‌بایست دولت ایران حساب کار خود را بیکند بی‌طرفی متمایل به متفقین را آنچه سیاست قرار دهد. در آن تاریخ که حوادث شهریور روی دادند پیش‌بینی این اوضاع چندان آسان نبود و از این حیث نمی‌توان ملاحظات مهمی را بر خلاف سیاست شاه ایراد کرد، اما از مسلم دیگری که نمی‌توان نادیده گرفت و محققاً تأثیر بسزایی در پیدایش حوادث داشت خالی شدن اطراف شاه از مردان یا مردمان صدیق، قهیم و دراندیش بود. متأسفانه از سال ۱۳۱۴ که قضایای خراسان اتفاق افتاد و مرحوم اسدی کشته شد و به‌واسطه نسبت سبسی مرحوم فروغی با وی شاه فروغی را کنار گذاشت، نخست‌وزیرانی که از آن تاریخ



## درد

**پس از پیروزی انقلاب و هنگام وزن‌کشی نیروهای انقلابی، روشنفکران به‌شدت مهسور روحانیت شدند و به حاشیه سیاست رفتند. در این فرآیند حاج‌سیدجوادی و جنبش او نیز از رونق افتاد. همین امر موجب شد که او، از آغاز ین ماه‌های استقرار نظام جدید، به منتقد آن تبدیل شود و سرانجام در سال ۶۰ از ایران یگزیزد او از آن پس تا پایان حیات، صرفاً به نگارش مقاله در رسانه‌های اپوزیسیون می‌پرداخت و حتی از پاره‌ای از رویکردهای مذهبی و اعتقادی پیش از انقلاب خویش نیز دست‌شست**

روزنامه جوان | شماره ۵۴۱۲

## ۹ جوان

متصدی امر شدند صفات لازم و ضروری تعهد این مسئولیت خطیر را نداشتند، همه به صفات اطاعت مطلق موصوف بودند و نمی‌توانستند رأی و نظری را ابراز کنند و از اوضاع بین‌المللی دور بودند. چند سال وزیر خارجه رضاشاه سردار انتصار بود که جز مجیز‌گویی و مدهانه کاری از او ساخته نبود. در همین تاریخ وزیر مختار ما در لندن مرد فقیر، دبدبخت و مسکینی بود که جز خوردن و خوابیدن کاری از او بر نمی‌آمد و کوچک‌ترین اطلاعی از جریان‌های سیاسی نداشت. کشور قائم به رجال دانا، بسا کفایت و صدیق است. نجار هر قدر هنرمند و ماهر باشد، بدون ابزار کار حتی از ساختن میزی عاجز است. جز شکوه‌الملک و سر پاس مختار مأمورین صدیق، مؤثر و سودمند کسی پیرامون شاه نبود، اما هیچ‌یک از آن دو متصدی کارهای سیاسی نبودند.»

■ **شاه، مقام مسئول یا غیرمسئول؟**

فراز دیگری از نامه تاریخی حاج‌سیدجوادی به محمدرضا پهلوی، دست‌درآزی او به قانون اساسی مشروطه را به رخ وی کشیده است. او، تولیحا شاه را مسبب تمامی سیه‌روزی سیاسی، اجتماعی و امنیتی ایران آن روز می‌داند و در تبیین آن می‌نویسد:

«مسئله میرا بودن از مسئولیت برای این است که مقام سلطنت نباید هرگز به عنوان مظهر وحدت ملی در افکار عمومی و در قلوب مردم علت و موجب همه ضایعات و نارضایتی‌های ناشی از فساد دستگاه‌های دولتی و اختناق پلیسی و ضعف قنوای تقنینی و قضایی معرفی شود. در حالی که دولت آقای هویدا از سال‌ها قبل و در کلیه مسائل اساسی کشور و به هر منسبتی و از زبان هر وزیر مسئولی خود را تابع دستورات و فرامین اعلیحضرت و همچون سربازی که پیرو و تابع بی‌چون و چرای فرماندهی خود یعنی مقام سلطنت است معرفی می‌کند، پاشناری با این تابعیت که طبعاً با همه واقعیات‌های موجود خود نمی‌تواند نافی و ناقض دستور صریح قانون اساسی مربوط به میرا بودن پادشاه از مسئولیت و مسئول بودن دولت در برابر مجلسین باشد، خواه ناخواه اعلیحضرت را در برابر کلیه ضایعات ناشی از اعمال و افعال خلاف دولت که خود منبع از بی‌اعتنایی به اصول قانون اساسی و روح و ذات انقلاب مشروطه است قرار می‌دهد، شاید اعلیحضرت اطلاع داشته یا نداشته باشند، ولی به عنوان مثال می‌توانیم مسئله شکنجه کسانی که از طرف مأمورین مافوق قانون ۱۱ سازمان امنیت توقیف می‌شوند و با چشم‌های بسته و پاهای شکسته به زیر زمین‌های مافوق قرون وسطایی(!!!) کتبه برده می‌شوند در مطبوعات خارجی و محافل اجتماعی جهان به جایی رسیده است که مجله محافظه‌کار اشیگل هم به صدا درآمده است و سخن از کندن گوشت قربانی‌های شکنجه، سوختن، کباب کردن و خوردن آن در شکنجه‌گاه‌های ایران از طرف موجوداتی می‌کند که به صورت مأمورین شکنجه در قالب ضحفاکائی درآمده‌اند که هر صبح بیماری روانی آنها باید با فریادها، ناله و ضجه‌های اسراری زندانی و بوی سوخته گوشت تن آنها و صدای شکسته شدن استخوان‌های آنها همراه شود. اگر تمامی این واقعیات رفتار رژیم سیاسی ایران با مخالفین و بی‌گناهای باشد که جز اختلاف عقیده جرم دیگری ندارند پس وی را بر ما و سرنوشت رژیم سیاسی ایران و بر رخص‌ها و جراحاتی که از این همه نادرمی و ناسردی در دامان آینده‌های ملت باقی خواهد ماند و اگر نیمی از واقعیات‌ها یا جزئی از واقعیت هم باشد باز مسئله به این برش ختم می‌شود که آیا اعلیحضرت از این جنایات در شکنجه‌گاه‌های ساواک خبر دارند یا نه؟ مسئول اعمال ساواک مسئول این توقیف‌ها و بازجویی‌های غیرقانونی و شکنجه‌های وحشتناک دادرسی‌ها و محکومیت‌ها و داستان‌های از ظالمانه کیست؟ آیا دولت است؟ اگر دولت است پس چرا در مجلس سنسبت به این همه جنایات از دولت سؤال و مواخذه نمی‌شود؟ چرا در برابر این همه قصه‌ها، واقعیت‌ها و داستان‌هایی که از زبان مردم ایران و از قلم مطبوعات خارجی درباره شکنجه‌ها و شکنجه‌گاه‌های ساواک گفته و نوشته می‌شود، یک وکیل مجلس حتی یک بار از دولت سؤال نمی‌کند و توضیح نمی‌خواهد؟ چرا در روزنامه‌ها یک کلمه از جنایات نوشته نمی‌شود و به خانواده‌ها، پدران، مادران و همسران اجازه نمی‌دهند درباره فرزندان و شوهران زندانی و شکنجه و مفقود و محکوم شده خود سؤال کنند؟ آیا این به آن معنی نیست که مجلس در برابر مردم مسئولیتی ندارد و خود را منتخب مردم نمی‌داند، بلکه برگزیده دولت و ساواک می‌شناسد؟ اگر دولت و مجلس مسئول تحمیل این نوع نظام ظالمانه قضایی و سیستم ضد امنیت اجتماعی بر ملت ایران نیستند، پس مسئول واقعی یعنی کسی که بتواند نه از راه زور و فشار پلیسی بلکه از طریق گفت‌وشنود انسانی از این نظام در برابر بی‌اعتنایی کامل آن به قانون اساسی دفاع کند کیست؟ آیا طبق نظر منطبق دولت این هم جزئی از دستورات و خط مشی‌هایی است که دولت از فرماندهی و مرکز اصلی تصمیم‌گیری‌های سیاسی دریافت می‌کند و با اینکه دولت با تمام مسئولیت و اختیارات قانونی خود طبق قانون اساسی هرگز در مورد این اعمال و همه‌امعالی که ضایعات و افات آن نتیجه‌ای ویرانی و ناامیدی مردم و ورشکستگی اقتصادی و انحطاط اخلاقی هموطنان ندارد، نه اختیاری دارد و نه اطلاعاتی؟!»

روز طبله‌دهی محسوس حاج‌سید جوادی

منتهی به پیروزی انقلاب چاپ و منتشر شد